

نخستین گام‌ها در وادی معرفت

دکتر مه‌ری باقری*

چکیده: جلال‌الدین محمد مولوی غزلی معروف دارد که ابیاتی از آن زیانزد عارف و عامی است. مولانا در این غزل پرسش‌هایی را دربارهٔ وطن اصلی، علت آمدن به این جهان، خویشکاری این جهانی و مقصد نهایی مطرح می‌کند که می‌توان این سؤال‌های معرفتی را نخستین تلاش ذهنی انسان برای شناخت خویشتن و در واقع گام‌های نوآینه برای ورود به مکتب‌خانهٔ عرفان به شمار آورد. طرح این قبیل پرسش‌ها در ادبیات باستانی ایران نیز بی‌سابقه نیست. در سروده‌های گاهانی، کهن‌ترین بخش اوستا، پرسش‌هایی که می‌توان آنها را گونه‌ای از سؤال‌های بنیادین معرفتی دانست آمده است. جالب توجه‌تر اینکه در یک متن اندرزی دورهٔ باستان به زبان پهلوی موسوم به اندرز پوریونکیشان تمامی پرسش‌هایی که در غزل مورد بحث مولوی آمده، در این نوشتهٔ کهن نیز به تفصیل ذکر شده است. شاید بتوان پاسخ به چنین پرسش‌هایی را نخستین اقدام برای ورود به جهان معرفت دانست.

کلیدواژه: جلال‌الدین مولوی، عرفان، اوستا، متون پهلوی، اندرز پوریونکیشان، خردشناسی.

خداوندگار قلمرو معرفت جلال‌الدین محمد مولوی که در تصویر معانی و نمایش افکار

تواناترین بود، غزلی زی‌بازد دارد که مقبول طبع عارف و حامی است. مولانا در این غزل پرسش‌وار، ندانم‌های چندی را به پیش می‌کشد که سخت تأمل برانگیز است و شاید آشنایی روح و جان مردمان با این پرسش‌ها و در ذهن گشتن و در دل داشتن آنهاست که سبب شده تا غزل مورد نظر بر دل‌ها بنشیند و پاره‌هایی از آن به صورت ابیات سایره بر زبان‌ها جاری بشود. غزل این است:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم	که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود	به کجا می‌روم؟ آخر نمایی وطنم
مانده‌ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا	یا چه بودست مراد وی از این ساختنم
جان که از عالم علوی‌ست، یقین می‌دانم	رخت خود باز برآم که همانجا فکنم
مرغ باغ ملکوتم نسیم از عالم خاک	چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست	به هوای سِرِ کویش پر و بالی بزدم
کیست در گوش که او می‌شنود آوازم؟	یا کدام است سخن می‌نهد اندر دهنم؟
کیست در دیده که از دیده برون می‌نگرد؟	یا چه جان است، نگویی، که منش پیره‌م؟
تا به تحقیق مرا منزل و ره نمایی	یک دم آرام نگیری نفسی دم نزنم
مسی و سلم بچشان، تا در زندان ابد	از سِرِ عریده مستانه به هم درشکنم
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم	آنکه آورد مرا باز بَرَد در وطنم
تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم	تا که هشیارم و بیدار یکی دم نزنم
شمس تبریز، اگر روی به من بینمایی	والله این قالب مردار به هم درشکنم ^۱

در نسخه‌های قدیمی دیوان کبیر این غزل که از معروف‌ترین غزلیات فارسی است، موجود نیست و بدین دلیل گاه از آن با عنوان غزل منسوب به مولوی یاد می‌کنند. احتمال

۱. برای توضیحات مربوط بدین غزل نگاه کنید به صفحات ۵۷۷ تا ۵۷۹ از گزیده غزلیات شمس به کوشش

می‌رود که به سبب مقبولیت گسترده و عام ابیاتی از این غزل که با توجه به سبک سخن و ویژگی‌های کلامی مولوی - همچنان که استاد شفیمی کدکنی متذکر شده‌اند - "جز از او نیست"، دیگران نیز ابیاتی بدان افزوده باشند.^۱

به هر تقدیر، مفاهیمی همچون: اصل، جدایی از اصل خویش، بازگشت به اصل، وطن اصلی و بازگشت به اصل، وطن اصلی و بازگشت آن، همه از مضامینی هستند که به کرات و به صور مختلف در کلام مولانا تبلور شده است و البته به استقبال از وی، ابیاتی حاوی این مضامین را از زبان سخن‌سرایان پس از او نیز بارها شنیده‌ایم. برای مثال حافظ می‌گوید:

عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم در یغ و درد که غافل ز کار خویشتم^۲
حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم
نکته قابل ذکر در مورد پرسش‌های مطرح شده در این غزل مولوی و یا در ابیاتی هم مفهوم نظیر:

ای خواجه، بفرما بکی مانم؟ بکی مانم؟ من مرد غریبم، نه از این شهر جهانم^۳
و یا مضامین بلندی که عمیق‌ترین مفاهیم هستی را در قالب "چه دانم‌های بسیار" با الفاظی چون: "ندانم"، "نمی‌دانم"، "ما چه دانیم"، و نظایر اینها باز می‌گوید، این است که برخلاف آنچه در وهله نخست به نظر می‌رسد، طرح این پرسش‌ها نتیجه واپسین

۱. شفیمی کدکنی: ص ۵۷۸

۲. مقایسه کنید با این بیت حافظ:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صد هزار منزل بیشت در بدایت

رک: حافظ، شمس الدین: ص ۶۰

۳. مولانا، جلال‌الدین: ج ۳، ص ۲۳۱.

کنکاش‌های فکری و جستجوهای ذهنی وی نبوده است و حکایت از بی‌خبری و دوردستی‌اش از پاسخ ندارد. به سخن دیگر، پرسش‌های او نه از باب ندانستن است و استفهام، بلکه شیوه‌ای است برای آموختن و تأدیب. شیوه پیری آزموده که پرسش می‌کند تا نوآموز لحظه‌ای بیندیشد و با یکی دو گام نخستین که در این راه برمی‌دارد، مراحل خودشناسی را بیاغازد و سرانجام به جایی برسد تا خود دریابد که "أنا لله و أنا الیه راجعون" و بدین تدبیر، هم پاسخ پرسش‌ها را یافته و هم نقش اندیشیدن و خودشناسی را در وادی معرفت دریافته است.

از این رو، می‌توان از پرسش‌هایی که در فزل مورد بحث مطرح شده، به عنوان نخستین تلاش‌های ذهنی انسان برای شناخت خویشتن، یاد کرد و در حقیقت طرح آنها را ابتدایی‌ترین گام‌ها برای ورود به طریق عرفان و حصول معرفت به شمار آورد.

خاطر نشان می‌سازد که به کار بردن پرسش‌های تأکیدی برای تعلیم و تربیت در نزد ایرانیان پیشینه‌ای بس دراز دارد. در کهن‌ترین کتاب بازمانده ایرانیان از دوران باستان یعنی "اوستا" بخشی منظوم موسوم به گاهان^۱ وجود دارد که از سروده‌های زردشت محسوب می‌شود. در پاره‌یی از این سروده‌های مذهبی، وی آموزه‌های خود را پرسش‌وار بیان می‌کند تا نخست تشحیذ ذهنی انجام داده و این پرسش‌ها را در ذهن مردمان نیز حاضر کند و سپس آموزه‌های خود را که پاسخی بدان پرسش‌هاست، ابلاغ نماید.^۲

در میان متن‌های بازمانده از دوران باستان، اندرزنامه‌ی به خط و زبان پهلوی بر جای

۱. برای آگاهی بیشتر از اوستا و بخش‌های آن و نیز تفصیل یسن‌های گاهانی نک: باقری، مهری: ص ۱۵۸.

۲. پرسش‌های تأکیدی اوستا را می‌توان در اغلب یسن‌های گاهانی مشاهده کرد ولی بویژه در یسنای ۴۴، پرسش‌های زردشت و در یسنای ۲۹ پرسش‌های روان‌گاو، از روشن‌ترین و مبرهن‌ترین نوع پرسش‌های تأکیدی بشمار می‌آیند.

مانده است به نام "گزیده اندرز پوریوتکیشان"^۱. این اندرزنامه، گزیده‌ای است از متن اندرزی مفصل‌تری که ظاهراً "پندنامه زردشت"^۲ نام داشته است.

بسیار جالب توجه است که این اندرزنامه حاوی همان پرسش‌های معروفی است که در غزل مشهور مولوی وجود دارد. در بند آغازین اندرزنامه مذکور چنین آمده است:

har mardōm ka ō dād ī pānzdah sālag rasēd ēg - iš ēn and tis
be dānistan abāyēd kū : kē hēm ud kē xwēš hēm ud az kū mad
hēm ud abāz ō kū šawēm ud az kadām paywand ud tohm hēm ud
u - m čē xwēškarīh ī gētīg ud čē mizd ī mēnōg ud az mēnōg mad
hēm ayāb pad gētīg būd hēm? ōhrmazd xwēš hēm ayāb ahreman?
yazdān xwēš hēm ayāb dēwān? Wehān xwēš hēm ayāb wattarān?
mardōm hēm ayāb dēw? rāh čand, u-m dēn kadām? u-m čē sūd
u-m čē ziyān? u-m kē dōst u-m kē dušmen?

... nūn, wizīdār ī čim dast abar nihād ī ham - ēdōnīh wurrōyišn
ud mayanġīghā pad rāh ī xrad be abe-gumānīhā sazēd dānistan
kū : az mēnōg mad hēm nē pad gētīg būd hēm, āfrīdag hēm nē
būdag, ōhrmazd xwēš hēm ne ahreman, yazdān xwēš hēm nē
dēwān, wehān xwēš hēm nē wattarān, mardōm hēm nē dēw,

۱. واژه "پوریوتکیشان" از دو واژه اوستایی paotiryō به معنی نخستین و tkaēša به معنی کیش ترکیب یافته و به

معنی نخستین دین داران (= پیروان نخستین زردشت) است (Bartholomae: 812,876).

۲. روانشاد استاد ماهیار نوایی به نقل از وست و کوهن و گایگر می‌نویسد: «زردشت که این پندنامه باو نسبت

داده شده است، شاید پسر آذرید مارسپندان باشد.» (ماهیار نوایی: ص ۵۲۶).

ōhrmazd dām hēm ne ahreman dām,u-m warzišn ī xwēškārīh
ud frēzbānīh ēn kū ōhrmazd pad hastīh, hamāg būdīh, hamāg
bawēdīh ud anōšag - xwadāyīh ud a - kanāragīh ud abezagīh,
ahreman pad nēsīh ud wanybūdīh menīdan ...

برگردان فارسی این آوانوشت‌ها چنین است:

... هر کس به سن پانزده سالگی برسد، این چند چیز را باید بداند که: کیم؟
خویش کیم؟ از کجا آمده‌ام؟ باز به کجا شوم؟ از کدام پیوند و تخمه‌ام؟
خویشکاری و وظیفه‌ام در گیتی چیست؟ و مُزدم در مینو چیست؟ از مینو آمدم
یا به گیتی بودم؟ خویش هر مزدم یا اهرمن؟^۱ خویش یزدانم یا دیوان؟ خویش
بهانم یا بدان؟ مردمم یا دیو؟ راه چند و دینم کدام؟ چیم سود و چیم زیان؟ کیم
دوست و کیم دشمن؟..... اکنون گزیدار حقیقت به میانجیگری خود و ایمان، به
بیگمانی سزد دانستن که: از مینو آمدم، به گیتی نبودم. آفریده هستم، نه بوده.
خویش هر مزدم نه اهریمن. خویش یزدانم نه دیوان. خویش بهانم نه بدان.
مردمم نه دیو. آفریده هر مزدم نه اهریمن..... وظیفه و تعهدم این که هر مزد را به
هستی و بی‌آغازی و بی‌انجامی^۲ (ازلی و ابدی) و جاودان خدایی و بیکرانی و
اهریمن را به نیستی و نابودی بشناسم و.....^۳

۱. قس. این بیت مولوی:

ای خواجه، بفرما بکی مانم بکی مانم
من مرد غریبم، نه از این شهر جهانم

۲. معادل این دو واژه در متن پهلوی "همیشه بود" و "همیشه خواهد بود" است.

۳. برای برگردان فارسی تمام این اندرزنامه نک: ماهیار نوایی، ج ۱، ص ۵۲۸-۵۲۸ و متن‌های پهلوی جاماسب
جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، عریان، سعید: ص ۷۰-۶۶. برای آوانویسی تمام این اندرزنامه نک:
عریان، سعید: ص ۲۲۰-۲۱۳. متن پهلوی این اندرزنامه نیز در هر دو کتاب یاد شده آمده است.

بدین ترتیب مسأله اصل و پیوند آدمی و غربت این جهانی پیوسته از اشتغالات ذهنی انسان‌ها بوده و بشر از آغاز زندگی همواره با این راز مواجه بوده است و سر به مهر بودن این سِرّ منتج به تکاپوی ذهنی و تفکرات و تأملات فراوان در زمینه راز آفرینش، جایگاه انسان در نظام آفرینشی، خویشکاری بشر در کیهان و پرسش‌هایی نظیر: از کجا آمده است؟ به کجا می‌رود و چرا می‌رود؟ سرنوشت دیرروز و ماجرای فردایش چیست، شده است.

از این رو، سؤال‌های مطرح شده در این غزل مولوی و نیز اندرزنامه یاد شده پهلوی را می‌توان پرسش‌های اساسی و بنیادینی دانست که در هر دورانی ذهن افراد بشری را به خود معطوف و مشغول داشته است و طرح این پرسش‌ها نشانه ندانستن پیران و فرزنانگان و ناآگاهی آنان از آغاز و انجام جهان و حیات خود نیست بلکه به مثابه درس آهازین خودشناسی و نخستین گام‌ها برای رسیدن به دانش و معرفت است که ویژه هیچ مکتب و مدرسه خاصی نظیر عرفان یا تصوف نبوده است و در اغلب جوامع بشری، از جمله در ایران باستان، به نوهی از این افکار و پرسش‌های تعلیمی و معرفتی اولیه برمی‌خوریم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

کتابشناسی

- باقری، مه‌ری (۱۳۸۶): دین‌های ایران باستان، تهران، قطره.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۴): دیوان، به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، دوستان.
- شفیمی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶): گزیده غزلیات شمس، تهران، علمی و فرهنگی.
- عربان، سعید (۱۳۸۲): متن‌های پهلوی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- ماهیار نوایی، یحیی (۱۳۵۵): مجموعه مقالات، جلد ۱، به کوشش محمود طاووسی، شیراز، مؤسسه آسیایی.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۴): مکتب حافظ، تبریز، ستوده.

- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳): دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیر کبیر.

- Bartholomae, chr. (1961): *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Humbach, H.(1991): *The Gāthās of Zarathushtra*, 2 vols. Heidelberg.
- Jamasp - Asana, J. D. M. (1897): *Pahlavi Texts*, Bombay.
- Mackenzie, D. N. (1971): *A concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University Press, london.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی